

## يك نقطه سیاهی (در توضیح بیتی از حافظ)

هاشم جاوید

خواججه هم هست درست است و همین دستکاری و تبدیل «نقطه» به «قطره» باعث ابهام و سرگردانی بیشتر شده است.

محمدبن محمد دارابی بیت را اینگونه شرح کرده است:  
«مقصود از این قطعه مدح یحیی بن مظفر است به قرینه مطلع غزل تا آخر. به هر حال می‌فرماید آن سیاهی که در روی تو می‌نماید که آنرا کلف گویند و حکما در این مسئله که آیا چه باشد حیرانند. بعضی می‌گویند ثقبهاست بر روی ماه و ضوء ماه بر آن نمی‌تابد از این جهت سیاه می‌نماید، یا ستاره‌ای چند است که بر روی ماه افتاده، یا عکس دریاهاست چنانچه مذهب حکمای هند است. لسان‌الغیب می‌گوید این قطره سیاهی است که از قلم یحیی بن مظفر بر روی ماه افتاده در این صورت حل مسائل شد، چو بر هر يك از این وجوه بحث و اعتراض لازم می‌آید خفا بر کل وجوه باقی است و هرگاه ظاهر شد که قطره سیاهی از کلك یحیی است که بر روی ماه افتاده حل مسائل شده...» (لطیفه غیبی، کتابخانه احمدی شیراز، ص ۲۳ و ۲۴)  
در شرح دیگری چنین آمده است:

«در ازل از قلم تو يك قطره سیاهی بر روی ماه افتاد که سبب حل مسائل شد. روی ماه روی شاه یحیی و قطره سیاهی خال چهره اوست و به ممدوح می‌گوید خالی که در روز ازل از قلمت بر روی چهره مثل ماهت افتاد موجب حل مشکلات گردید. توضیح این نکات که چگونه روز ازل از قلم شاه یحیی قطره‌ای بر چهره او افتاد و این قطره سبب حل مسائل شد برای بنده میسر نگردید. مشکل را با بعضی فضلاء حافظ شناس در میان نهادم و توضیحات و تعبیرات ایشان نیز مطلقاً بنده را قانع نساخت، مرحوم پژمان در شرح بیت به نقل از لطیفه غیبیه آورده است که یعنی يك قطره مرکب از نوک قلم تو بر روی ماه چکید و گفت و گوهایی را که درباره کلف و علت آن میان دانشمندان بود بر طرف ساخت. از این شرح هم بر نگارنده چیزی روشن نشد. از شرح حافظ‌های موجود نیز چیزی به دست نیامد.» (شرح اشعار حافظ، دکتر حسینعلی هروی)

استاد دکتر زرین کوب مرقوم فرموده‌اند:

«مبالغه‌ای ناروا که نفی آن از ساحت قول شاعر هم ممکن نیست... و با مناعت طبع خواججه خالی از غرابتی به نظر نمی‌رسد. قطره سیاهی که از کلك ممدوح بر روی ماه می‌افتد تعبیری است از نفاذ حکم او بر عالم و همین معنی را گاه‌گاه شعرا به عبارتی نظیر «بر روی ماه رقوم نوشتن» نیز تعبیر می‌کرده‌اند. از این جمله است قول مولانا که در باب رسول خدا و به استناد روایت مربوط به انشقاق قمر گوید: کسی که بر روی ماه رقوم نویسد و او خط نتواند نبشتن و در عالم چه باشد که او نداند (فیہ ماقیہ، ص ۱۴۲). اشاره به کلك ممدوح و قطره سیاهی که از آن می‌چکد در ابیات دیوان

روز ازل از کلك تو يك نقطه سیاهی  
بر روی ماه افتاد که شد حل مسائل

خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت  
ای کاش که من بودمی آن هندوی مقبل

بیت اول این دو بیت از آن شعرهاست که بحث بسیار برانگیخته و مایه تعبیرهای گوناگون شده است. برای اینکه هم سیر این شرح و تفسیرها را یکجا ببینیم و کار خواننده را آسان کنیم و هم تفاوت برداشتها و دریافتهای مختلف را بسنجیم خلاصه‌ای از آنها را می‌آوریم:

سودی گفته است «روز ازل از قلمت يك قطره مرکب سیاه بر روی ماه افتاد که سبب حل مسائل شد یا آن قطره مسائل را حل کرد. این کلام بر طریق اسناد مجازی مبین آن است که پادشاه ممدوح شاعر، کاتب بوده، الحاصل مقصودش بیان لکه روی ماه است.»

پیدا است که کلمه «کلك» باعث تداعی «مرکب» شده و به تغییر «نقطه» به «قطره» انجامیده است. به شرحی که در آخر خواهیم دید «يك نقطه سیاهی» که در قدیمترین نسخه‌های خطی دیوان

خواجه نیز هست...»

سپس با ذکر شاهی از تاریخ و صاف و بی‌تی از ابوالعلاء  
معری در رثاء:

وما کلفه البدر المنیر قدیمه  
ولکنها فی وجهه اثر اللطم

«به هر تقدیر اسناد سیاهی کلف در روی ماه آسمان به کلک  
ممدوح که بطور ضمنی حاکی از تقدم روشنایی رای سلطان بر  
روشنایی ماه و خورشید هم هست شامل این دعوی است که آنچه  
در عالم تصرف می‌کند و حل مسائل بدان وابسته است کلک قضا  
جریان ممدوح است نه تأثیر خورشید و ماه که خود آنها محکوم  
حکم و هندوی در گاه او بشمارند.

طرفه آن است که این مبالغه شاعرانه با حُسن طلبی که در آن  
هست و از همت عالی و طبع منبع رند شیراز بعید و تا حدی قبیح به  
نظر می‌رسد در شأن نصرت‌الدین شاه یحیی است که خست و  
ضنت او هم مشهور است و به نظر می‌آید شاعر را سابق حاجتی  
فوق العاده به این امید واهی دل خوش کرده باشد...» (نقش بر  
آب، ص ۸-۳۹۷)

استاد دکتر زریاب خوئی نوشته‌اند:

«غزل مشتمل بر مدح اغراق آمیز و خالی از محتوای معقول در  
مدح یکی از امرای آل مظفر است... نکته اینجاست که هم شاه و  
هم شاعر، هم ممدوح و هم مدح به پوچ بودن و دروغ بودن این  
مدایح آگاه بودند... آنچه در این میان حاصل می‌شود این است که  
شاعری که راههای معیشت در اجتماع بر روی او بسته است از  
امیر و شاه وقت وجه معاش دریافت می‌کند و می‌تواند در سایه آن  
زندگی کند و به آفرینش هنری بپردازد... پس اگر در اجتماع  
دروغی شایع و رایج شود که همه بر دروغ بودن آن متفق باشند  
چنین دروغی بی‌ضرر است، زیرا هیچکس به فحوای آن عمل  
نمی‌کند. همه می‌دانند که این مدایح بی‌محتواست ولی همه به  
جهت زیبایی اشعار و هنری که در پروراندن این مدایح دروغ پر  
از مبالغه به کاررفته است آنها را می‌خوانند و حفظ می‌کنند... و به  
قول خود حافظ: از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک.

اکنون بر سر معنی دو بیت مذکور بیاییم. آنجا که می‌گوید «از  
کلک تو يك قطره سیاهی بر روی ماه افتاد» ممدوح را عطارذ فرض  
کرده... در احکام نجوم قدیم این ستاره را دبیر فلک می‌خواندند و  
به همین جهت غالباً از کلک عطارذ سخن به میان آمده است. اگر  
عطارذ دبیر فلک باشد و کلکی به دست داشته باشد، صفحه کاغذی  
که باید بر آن بنویسد و بنگارد کدام است؟ حافظ این صفحه کاغذ  
را روی سفید ماه که زیر فلک عطارذ است دانسته است؛ پس در  
این تصویر حافظ، عطارذ دبیری است که کلکی به دست دارد و  
صفحه ماه در زیر او قرار دارد. از این کلک عطارذ قطره مرکبی

بر روی ماه افتاد که حل مسائل شد یعنی چه؟ زیرا در نجوم عطارذ  
را ستاره فلسفه و دانش و هندسه و شعر و بلاغت و مناظره  
می‌دانستند و از او در حل مسائل کمک می‌خواستند...  
استاد با ذکر شاهی از عیون الانباء ابن ابی‌اصیبه  
افزوده‌اند:

«پس در کشف معضلات علوم از عطارذ مدد می‌خواستند و این  
است معنی آنچه حافظ می‌گوید: قطره سیاهی از کلک تو در روی  
ماه افتاد و سبب حل مسائل گردید.

پس از آن حافظ عطارذ و ماه را در وجود شخص نصرت‌الدین  
یحیی جمع می‌کند بی آنکه به آن تصریح کند. آن عطارذ و آن کلک  
خود شاه یحیی است و آن صفحه قمر و ماه رخسار خود شاه یحیی  
و آن قطره سیاهی خالی است که بر روی او بوده است... خال  
سیاه است و به همین جهت آن را خال هندو گفته‌اند و هندو به معنی  
بنده و غلام. خورشید چون آن خال سیاه را بر روی شاه یحیی دید  
گفت کاش من با همه درخشندگی و عظمت آن هندوی خوشبخت  
یعنی آن خال سیاه که بر روی تو افتاده است بودم...» (آینه جام،  
ص ۱۵-۳۱۱)

آخرین شرحی که تاکنون دیده‌ام این است:

«... در نظر اول چنین دریافت می‌شود که این دو بیت نیز چون  
ابیات دیگر آن غزل خطاب به ممدوح و بیان بزرگی شأن اوست.  
در روز ازل و آغاز آفرینش جهان، قطره‌ای از قلم ممدوح بر روی  
ماه چکیده و لکه سیاهی را که اکنون بر روی آن دیده می‌شود پدید  
آورده و موجب حل مسائل شده است. (معلوم نیست کدام  
مسائل).

اما در دو بیتی که از حافظ نقل شده از پشت معنای ظاهر و از  
لابه‌لای تعبیراتی که به کاررفته است معنای دیگری نیز به خاطر  
القاء می‌شود. کلام حافظ غالباً دارای دو گاهی چند وجه است و  
در دو عالم متفاوت و در عین حال متشابه... سیر می‌کند.

«... در اینگونه اشعار حافظ، در بسیاری از موارد وجه مضمیر  
که وجه اصلی است و بنای بیت شعر بر آن است در زیر وجه ظاهر  
پوشیده می‌ماند و خواننده‌ای که از موضوع آن بی‌خبر و صافی  
ضمیر باشد جز وجه ظاهر چیزی نمی‌بیند...»

«دو بیتی که در بالا آورده شد نیز از اشعار دو وجهی حافظ  
است و ظاهر آن همان است که گفته شد. اما وجه مضمیر آن ناظر بر  
نکته‌ای است که در ادبیات عرفانی سابقه دارد... روز ازل، آغاز  
آفرینش و آغاز تاریخ عالم است. کلک کنایه از قلم صنع است.  
«خال سیه» که در صبح ازل از قلم صنع بر روی ماه افتاده است  
اشاره به لکه‌ای است که از عصیان آدم بر رخسار عصمت او  
نشسته و پاکی صفای اولیه او را تیره کرده است...  
«از این نظر گاه در اینجا ماه و لکه سیاهی که بر روی آن است

ایمایی است به آمیزش نور و ظلمت در سرشت آدمی و به جامعیت و تمامیت وجود او، از آن روی که مظهر و مجلای جمیع اسماء و صفات قهر و جلال و لطف و جمال الهی است... انسان به حکم همین مظهریت جامعه و جامعیت، شایستگی خلافت یافته و بار امانت را بر دوش گرفته و از همین روست که مسجود ملائک شده و مقیمان عالم قدس را که همگی چون «خورشید» نور و صفای محضند به رشک و حسرت افکنده است که ای کاش ما را از جامعیت او بهره‌ای بود...

«اما مسائلی که در مصراع دوم از بیت اول به حل آن اشاره رفته است مسائل مربوط به چگونگی عارض شدن ظلمت بر نور و وجود کیفیات ظلمانی در سرشت انسان است که از دیرباز مورد بحث و محل نظر بوده...»

«بنابر آنچه گذشت، نور و ظلمت هر دو از آثار قلم صنع و خیر و شر و طاعت و معصیت همگی متعلق به حکمت و مشیت خداوند است... و ملزوم و مقتضای اسما و صفات مقدس او...» (دکتر فتح الله مجتبائی، قافله سالار سخن خانلری، ص ۲۴۹-۲۴۶)

\*

این بود خلاصه شرح و تفسیرهای مختلف از این دو بیت شعر حافظ در چهار قرن گذشته از سودی تا کنون و نمونه‌ای از برداشتها و نظرهای گوناگون صاحب نظران.

اینک حاصل جستجوی این جوینده:

گمان می‌رود که آن نکته نهفته در بیت و معنی پنهان در پرده الفاظ شعر، پیوندی با مضامین قرآنی و مایه الهامی از تفسیر آیه ۱۲ سوره بنی اسرائیل دارد. در تاریخ محمد بن جریر طبری خوانده‌ایم:

«ابن عباس گفت: می‌خواهید آنچه را درباره خورشید و ماه و آغاز خلقت و انجام آن از پیامبر (ص) شنیده‌ام برایتان بگویم... پیامبر فرمود خدای تبارک و تعالی وقتی همه مخلوق را بیافرید و جز آدم باقی نماند دو خورشید از نور عرش بیافرید و آن را که می‌دانست خورشید خواهد ماند به بزرگی دنیا... و آن را که می‌دانست تاریک می‌کند و ماه می‌شود کوچکتر آفرید...»

«اگر دو خورشید را چنانکه در ازل خلقت فرمود و امی گذاشت، شب از روز و روز از شب شناخته نمی‌شد. مزدور نمی‌دانست تا کی کار کند و کی مزد بگیرد و روزه‌دار نمی‌دانست تا کی روزه بگیرد... و مسلمانان نمی‌دانستند وقت حج کی باشد و قرض‌دار نمی‌دانست قرض را کی باید بپردازد و مردم نمی‌دانستند کی به کار معاش بپردازند و کی به راحت تن خویش...»

«خدای عزوجل دلسوز و مهربان بندگان خویش بود و جبرئیل علیه السلام را بفرستاد که بال خویش را سه بار بر روی

ماه کشید (که در آن وقت خورشید بود) تا نور آن محو شد و روشنی نماند و این معنی گفتار خدای عزوجل است که فرمود شب و روز را دو نشان کردیم و نشانه شب را سیاه کردیم و نشانه روز را روشن کردیم... (سوره ۱۷، آیه ۱۲)، و این سیاهی که مانند خط‌ها بر ماه می‌بینید نشان محو است...»

«و قتاده درباره گفتار خدای که شب و روز را دو آیت کردیم گوید: ما همیشه می‌گفتیم که محو آیت شب لکه‌هایی است که در ماه است و آشکاری آیت روز و این خورشید نورانی تر و بزرگتر از ماه است...»

«... و ابو جعفر گوید... به یقین می‌دانم که خدای عزوجل به صلاح بندگان که از آن خبر داشت نورشان را مختلف کرد. یکی را پر نور و روشن و دیگری را کم نور کرد... (ترجمه تاریخ طبری، پاینده، ص ۴۰ و ۴۱، ۴۸ و ۴۹)

«وجعلنا الليل والنهار آیتین - شب و روز را دو نشانه کردیم و نشانه شب را سیاه و نشانه روز را روشن کردیم تا از پروردگار خویش فزونی جوئید و شماره سالها و حساب اوقات بدانید... و چنین کرد تا به شب و روز ماه‌ها و سال‌ها و وقت نماز و حج و روزه و فرائض دیگر بدانند و وقت دین و تکلیف خویش را بشناسند... (همان، ص ۴).

«ویسئلونك عن الالهة قل هما مواقیت للناس والحج. یعنی تو را از ماه‌های نو پرسند بگو وقت هاست برای مردم و حج...»  
«و فرمود هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا... لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق. یعنی اوست که خورشید را پرتوی و ماه را تابشی کرده تا شماره سال‌ها و حساب کردن را بیاموزند. و این همه نعمت و تفضل بود که خلق را داد و بسیار کس از خلق شکر نعمت وی بدانستند...» (همان، ص ۴ و ۵)

بلعمی، چنانکه شیوه اوست، همین مطلب را روشن تر، یکجا می‌آورد:

«... ماه را نور کمتر است و آفتاب را روشنایی بیشتر. از بهر آن گفتیم که خدای عزوجل روشنائی ماه را محو کرد چنانکه گفت: فمحونا آیه اللیل. پس جبرئیل را علیه السلام فرمود تا پر بر روی ماه مالید تا روز از شب پدید آید و سال و ماه پدید آید و این

بالها بر چهره ماه بساید تا نور ماه از او گرفته شود. این است که فرمود شب و روز را بر دو نشان کردیم و نشان شب محو کردیم. پس آن سیاهی که در قمر می بینید اثر خطوط محوی است که بر روی ماه کشیده شده». (این قسمت از تفسیر میبیدی به عربی است که ترجمه کردیم)

باز همین مضمون را در تفسیر میبیدی از آیه ۱۸۹ سوره بقره می توان دید:

«... از توای پیامبر می پرسند که این ماه نو چیست که می افزاید و می کاهد... ایشان را جواب ده که حکمت در زیادت و نقصان ماه نو آن است که تا هنگامها و وقتها بر مردم روشن شود و راه برند به مزد مزدوران و عده زنان و مدت باروران و سر رسیدن وامها و تحقق شرطها و نیز ماه رمضان و فطر و روزگار حج و ترتیب آن روشن می شود و بر خلق آسان...» (تفسیر میبیدی، جلد ۵، ص ۵۱۴)

پس آن مسائل مشکل، مسئله گرفتاری و سرگردانی مردم در تشخیص ساعات عبادت و استراحت و اوقات کار و کشت و روزه داری و روزه خواری و خواب و بیداری و وامگزاری و تکالیف دنیا و دین و معاش و معاد بود که در صورت يك سان ماندن نور ماه و خورشید و همانندی اوقات و نبودن شب و روز همچنان حل نشده می ماند.

پس به فرمان خدای رحمان پر جبرئیل قلم ترسیم آن رقم سیاه بر روی ماه شد و از سودن پر او نقطه سیاهی بر چهره ماه افتاد و این منشور نوشته با کلک صنع، مسائل مردم را حل و چنانکه میبیدی تصریح کرده است کارها را بر خلق روشن و آسان کرد. خورشید هم از آن رو با همه پاکی و تابناکی بر آن «خال هندو» و «غلام سیاه» رشک می برد که می بیند آن «خال سیاه» به لطف خداوند، شرف حل مسائل خلق را یافت و آن نقطه به یمن آن عزت که یافته و با چنان قلمی که نقش شده بود با همه سیاهی گره از کار فرو بسته مردم وا کرد.

\*

دیدم که هیچ جا سخن از مرکب و «قطره» نیست بلکه صریح ترجمه و تفسیرها حاکی از خط و نشان و نقطه سیاه است و پس جز این مراجع، شیوه سخن خواجه هم همه جا این نکته را که «نقطه» است تأیید می کند. حافظ بی کم و بیش هر جا سخن از «خال» است به قرینه آن «نقطه» می آورد:

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست  
نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده است

مدار نقطه بینش ز خال تست مرا  
که قدر گوهر یکدانه گوهری داند

سیاهی بر روی ماه اثر پر جبرئیل است» (تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۴۵) و نیز:

«... عبدالله بن عباس گفت من شما را حدیث آفتاب و ماه می کنم چنانکه از پیغمبر علیه السلام شنیدم که گفت خدای عزوجل آفتاب و ماه را از نور عرش آفرید و هر دو به روشنائی یکی بودند...»

«... اگر خدای عزوجل ماه را همچنانکه بود بگذاشتی مردم روز از شب باز ندانستی و وقت آسودن ندانستی و وقت کار کردن ندانستی. پس خدای عزوجل از لطف خویش جبرئیل را بفرمود تا بر روی ماه مالید، سه بار تا نور او کمتر شد و آن سیاهی که بر روی ماه پیدا است اثر پر جبرئیل است.» (همان، ص ۵۰ تا ۵۲) اما در تفسیر میبیدی:

«وجعلنا الليل والنهار آیتین - شب و روز را دو نشان کردیم» از قدرت خویش و دلیل بر علم خویش». فمحونا آیه اللیل - نشان شب بستردیم «و سیاه کردیم». وجعلنا آیه النهار مبصره - و نشان روز روشن کردیم. لتبتغوا فضلا من ربکم - تا فضل خدای را بجوئید «و روزی خویش». ولتعلموا عددا السنین و الحساب - تا بدانید شمار روز و شب و شمار سالها و راست داشتن هنگامها...» (تفسیر میبیدی، ج ۵، ص ۵۰۶، به اهتمام علی اصغر حکمت). میبیدی پس از ترجمه آیه در تفسیر آن به نقل از سلمان فارسی و ابن کثیر مطالبی به تفصیل آورده و سپس گفته است که:

«... ابن عباس گفت رب العزه نور آفتاب هفتاد جزء آفرید و نور ماه هفتاد جزء. پس از نور ماه شصت و نه جزء محو کرد و این شصت و نه جزء بر نور آفتاب افزود...» و سرانجام:

«اگر خداوند خورشید و ماه را به همان حال که خلق کرده بود وامی گذاشت نه شب از روز شناخته می شد نه روز از شب. مزدور نمی دانست کی کار کند و کی مزد بگیرد. روزه دار نمی دانست کی روزه بگیرد و کی افطار کند. زن آگاه نبود چگونه عده نگاه دارد. مسلمانان نمی دانستند کی وقت نماز است و کی وقت حج و مردم نمی دانستند کی کشت و زرع کنند و کی بیاسایند. پس خداوند سبحان بر آنان رحمت آورد و جبرئیل را فرستاد و به او فرمود تا

اما در همین تنگناها اگر در شعر باریک شویم می بینیم حافظ چنانکه شیوه اوست گاه در غزلی پس از رفع تکلیف و ادای وظیفه ناگهان رندانه از ممدوح به معشوق و در این غزل از ممدوح به معبود می گریزد. این است که در اولین فرصت، روی از زمین به آسمان می کند و خطاب را از شاه به خدا می گرداند تا اگر منت این غزل بر شاه یحیی است، روی همت او با خدا باشد همچنانکه در مطلع غزل اگر مخاطب شعر، خداوندگار روی زمین است، در آن بیتها، خداوند عالمین است.

در این ترفند، با آن حافظه حیرت انگیز که قرآن را به چهارده روایت از بردارد، موج تداعی، خواه و ناخواه برای رهایی از شرم مدح، او را به سوی آیه های دیگر سوره بنی اسرائیل می کشاند. اگر با دستمایه تفسیر آیه ۱۲ مضمون «روز ازل از کلک تو...» را می سازد، برای این که از اقلیم «مدح» همچنان به قلمرو «وحی» بگریزد بی درنگ آیه دیگری از همین سوره را به یاری می گیرد و مضمون «لا یزید الظالمین الا خسارا» (آیه ۸۸، سوره بنی اسرائیل) را به مصراع «خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل» ترجمه می کند. هیچ دلیلی نیست که روی این سخن با شاه یحیی باشد و با خود حافظ نباشد. شاه یحییای پشتگرم به قدرت تیمور فرد مظلوم و نگرانی نیست که از ظالمی بترسد و نیاز به دلداری حافظ داشته باشد. خود حافظ است که باید خاطر خود را به بدفرجامی ظالم خوش دارد.

بیت آخر غزل هم بی گمان بیتی درخور تأمل است:

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است  
از بهر معیشت مکن اندیشه باطل

با آن سلسله تداعی و باریک بینی و پیوستگی اندیشه و سخن خواجه، گمان نمی رود که حافظ قرآن ما، دو آیه دیگر از همین سوره بنی اسرائیل را بیاد نیاورده باشد:

«ان ربك یبسط الرزق لمن یشاء- خدای تومی گستراند و می گشاید روزی آنکه را خواهد» و «لقد کرنا بنی آدم... و رزقناهم من الطیبات... گرامی کردیم فرزندان آدم را و روزی دادیم ایشان را...»

پس، روزی رسان خداست و اگر به یاد داشته باشیم که روز ازل کلک صنع الهی نقطه سیاهی را برای آسانی روزی مردم بر روی ماه گذاشت و قلم خدای جهان قسمت کننده رزق بود، با این دو آیه دیگر، که خداوند را قاسم الارزاق می خواند چگونه خطاب «شاه جهان» متوجه شاه یحیی است؟ آیا حافظ خود طلب رزق و تأمین معیشت را از هر کس جز خدای جهان اندیشه ای باطل نمی داند و همین نکته را رندانه با افسون سخن و طنز خاص خود در این بیت نمی گنجانند؟... والله اعلم.

این نقطه سیاه که آمد مدار نو

عکسی است از حدیقه بینش ز خال تو

و چون این سیاهی را در بیت بعد «خال» می خواند پس کلمه «نقطه» درست است نه «قطره». آن کلک هم که نقطه سیاهی از آن بر روی ماه افتاد کلک شاه یحیی نیست. آخر روز ازل شاه یحیی کجا بوده تا کلکی داشته باشد؟ نقطه هم بر روی ماه افتاده نه روی شاه. پس کلک کلک خدایی و قلم قلم صنع است و نقطه سیاه اثر پر جبرئیل و حافظ هم «کان فی الزمن الاول» مفسران را، «روز ازل» ترجمه کرده است.

\*

سخن منصفانه و دلسوزانه استادان دانشمند از آن همه گزاف و مبالغه درباره پادشاهی چنان بی عدل و انصاف سخنی بسیار سنجیده و بجاست. برآستی چنین شعری از چنان آزاد مردی بعید و حیرت آور است.

حقیقت آن است که شاید وضع حافظ و اوضاع آن روزگار عذرخواه خواجه شیراز باشد. شاه یحیی به فرمان تیمور شش ماه در شیراز پادشاهی کرد (سال ۷۸۹ هـ ق) و این سه سالی پیش از پایان عمر خواجه است. حافظ مردی است خسته و شکسته از پیری و نیستی. در مدت چهل پنجاه سال شاعری خود کمتر روی آسایش و امنیت دیده و بارها از نبودن «امن عیش» نالیده. دوران سلطنت شاه ابواسحاق، دوست و دوستدار او «دولت مستعجل» بوده. پشتیبان دیگر او در میان شاهان آل مظفر، یعنی شاه شجاع، نیز یک چند هوادارش شده اما به او وفادار نمانده. باقی عمر او با فراز و نشیب سلطنت شاهان پیمان شکن خویشاوندکش ریاکار و هنرمند آزار، در بیم و امید، گذشته و به قول سعدی با «امید نان و بیم جان». شعری که در تنگنایی بی گریزگاه، به اجبار و اضطرار و نه از سر شوق و اختیار سروده شود جز این چه خواهد بود؟ چنین شعری نشان از طبع سخن آفرین و بیان دلنشین و لحن آتشین آن شاعر ساحر نخواهد داشت. می بینیم که این نه آن حافظ است که می شناسیم و می خواهیم، و این غزل نه غزلی بر آمده از دل و جان اوست.

\*